

سیری در نهج البلاغه

(۲)

این مقاله را در هر شماره در صفحه ۱۷ مطالعه فرمائید . «مکتب اسلام»

علی (ع) یگانه کسی است بعد از رسول خدا که مردم به حفظ و ضبط سخنانش اهتمام داشتند .

ابن ابی الحدید از «عبدالحمید کاتب» که در قرن نویسدگی ضرب المثل است (۱) و در اوایل قرن دوم هجری میزیسته است نقل میکند که گفت هفتاد خطبه از خطبه های علی (ع) را حفظ کردم و پس از آن ذهنم جوشید که جوشید .

«علی الجندی» نیز نقل میکند که از «عبدالحمید» پرسیدند : چه چیز تو را باین پایه از ابلاغت رساند ؟ گفت :

« از بر کردن سخنان علی . »

عبدالرحیم بن بنانه ضرب المثل خطبای عرب است در دوره اسلامی ، وی اعتراف میکند که سرمایه فکری و ذوقی خود را از علی (ع) گرفته است . وی به نقل ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه میگوید : « صد فصل از سخنان علی را حفظ کردم و بخاطر سپردم و همانها برای من مانند گنجی پایان ناپذیر بود . »

جاحظ ، ادیب سخندان و سخن شناس معروف که از نولبیغ ادب است در اوایل قرن سوم هجری میزیسته است و کتاب «البيان والتبيين» وی یکی از ارکان چهار گانه ادب بشمار آمده است (۲) مکرر در کتاب خویش ستایش و اعجاب فوق العاده خود را نسبت به سخنان علی (ع) اظهار می دارد .

از گفته های وی برمی آید که در همان وقت سخنان فراوانی از علی (ع) در میان مردم پخش بوده است .

(۱) : وی «کاتب مروان بن محمد» آخرین خلیفه اموی است ، ایرانی الاصل و استاد ابن مقفع دانشمند و نویسنده معروف است ، درباره اش گفته اند : نویسندگی با عبدالحمید ، آغاز شد و با « ابن الحمید وزیر آل بویه» پایان یافت .

(۲) : سرکن دیگر عبارت است از : « ادب الکاتب ابن قتیبه» ، «الکامل مجرد» ، «النوادری علی قالی» . مقدمه البیان و التبيين ، نقل از مقدمه ابن خلدون .

در جلد اول «البیان والتبیین» (۱) رأی و عقیده کسانی را نقل میکند که صحت و سکوت را ستایش، و سخن زیاد را، نکوهش کرده‌اند، جاحظ میگوید: سخن زیاد که نکوهش شده است سخن بیهوده است، نه سخن مفید و سودمند و گرنه علی بن ابی طالب و عبدالله بن عباس نیز سخن فراوان داشته‌اند.

جاحظ در همان جلد اول (۲) این جمله معروف را از علی (ع) نقل میکند: «قیمه کل امرء ما یحسنه (۳) آنگاه پیش از نیم صفحه این جمله را ستایش میکند و میگوید: در همه کتاب‌ها، اگر جز این یک جمله نبود کافی، بلکه کفایت بود، بهترین سخن آن است که کم آن، تورا از بسیاری، بی نیاز کند، و معنی در لفظ پنهان شده باشد بلکه ظاهر و نمودار باشد، آنگاه میگوید: «گویا خداوند جامه‌ای از جلالت و پرده‌ای از نور حکمت متناسب با نیت پاک گوینده‌اش، بر این جمله کوتاه پوشانیده است...»

جاحظ در همین کتاب، آنجا که می‌خواهد درباره سخنوری صعصعه بن سوحان (۴) بحث کند میگوید:

«از هر دلیلی بالاتر بر سخنوری او اینست که علی گاهی می‌نشست و از او می‌خواست سخنرانی کند، سید رضی جمله معروفی در ستایش و توصیف سخنان مولی (ع) دارد و ما آنرا بواسطه معروفیتش نقل نمیکنیم.

ابن ابی الحدید از علماء معتزلی قرن هفتم هجری است و ادیبی ماهر و شاعری چیره دست

(۱) : صفحه ۲۰۲

(۲) : صفحه ۸۳.

(۳) ارزش هر کسی همان است که میداند.

(۴) : وی از اکابر اصحاب امیر المؤمنین است و از خطبای معروف است، هنگامی که

مولی پس از عثمان خلیفه شد خطاب به آنحضرت گفت: زینت الخلافة و مازانتك و رفتها و ما رفتك و هی اليك احوج منك اليها، یعنی «تو با قبول خلافت، بآن زینت بخشیدی و جلال دادی اما خلافت، تورا زینت نبخشید و جلال نداد، توبه خلافت رفعت دادی و مقامش را بالا بردی ولی خلافت به تو رفعت نداد و مقام تورا بالا نبرد، خلافت به تو نیازمندتر است از توبه خلافت».

صعصعه جزء افراد معدودی است که در شب وفات امیر المؤمنین در تشییع جنازه آنحضرت و مراسم تدفین او، در دل تاریک شب، شرکت کرد. صعصعه پس از پایان دفن، کنار قبر علی (ع) ایستاد، یک دست روی قلب متهیج و پرطپش خود گذاشت و با دستی دیگر مشتشی از خاک برداشت و بر سر خود ریخت و خطابه‌ای پر شور و پر هیجان در مجمع خاندان و یاران خاص علی (ع) ایراد کرد و مرحوم مجلسی در جلد نهم بحار باب شهادت امیر المؤمنین (ع) آن خطابه عالی را نقل کرده است.

است ، چنانکه میدانیم سخت شیفته کلام مولی است و مکرر در خلال کتاب خود شیفتهگی خویش را ابراز میدارد .

در مقدمه کتاب خویش میگوید : « بحق ، سخن علی را از سخن خالق فروتر و از سخن مخلوق فراتر خوانده اند ، مردم همه دوفن خطابه و نویسندگی را از او فرا گرفته اند ... همین کافی است که یک دهم بلکه یک بیستم آنچه مردم از سخنان علی گرد آورده و نگهداری کرده اند از سخنان هیچکدام از صحابه رسول اکرم با آنکه فصحائی در میان آنها بوده است ، نقل نکرده اند ، و باز کافی است که مردی مانند جاحظ در البیان و التبیین و سایر کتب خویش ستایشگرا و است .

ابن ابی الحدید در جلد چهارم کتاب خود در شرح نامه امام به عبدالله بن عباس پس از فتح مصر بدست سپاهیان معاویه و شهادت محمد بن ابی بکر که امام ، خبر این فاجعه را برای عبدالله به بصره مینویسد (۱) میگوید :

فصاحت را ببین که چگونه افسار خود را بدست این مرد داده و مهار خود را باوسپرده است ، نظم عجیب الفاظ را تماشا کن یکی پس از دیگری می آیند و در اختیار او قرار میگیرند مانند چشمه ای که خود بخود وبدون زحمت از زمین بجوشد ، سبحان الله جوانی از عرب در شهری مانند مکه بزرگ میشود ، با هیچ حکیمی برخورد نکرده است . اما سخنانش در حکمت نظری بالاتر از سخنان افلاطون و ارسطو قرار گرفته است ، با اهل حکمت عملی معاشرت نکرده است اما از سقراط بالاتر رفته است ، میان شجاعان و دلاوران تربیت نشده است زیرا مردم مکه تاجر پیشه بودند و اهل جنگ نبودند ، اما شجاعترین بشری ، از کار در آمد که بر روی زمین راه رفته است ، از خلیل بن احمد پرسیدند : علی (ع) شجاعتر است یا عنبسه و بسطام ؟ گفت « عنبسه و بسطام را با افراد بشر باید مقایسه کرد علی مافوق افراد بشر است ، این مرد فصیحتر از سبحان بن وائل و قس بن ساعده از کار در آمد و حال آنکه قریش که قبیله او بودند افصح عرب نبودند ، افصح عرب و جرهم ، است هر چند زیر کی زیادی ندارند ...

* * *

در آینه این عصر

از چهارده قرن پیش تا کنون جهان هزاران رنگه بخود گرفته و فرهنگها تغییر و تحول یافته و ذائقه ها دگرگون شده است ، ممکن است کسی بیندارد که فرهنگ قدیم و ذوق قدیم سخن علی رامی پسندید و در برابرش خاضع بود ، فکر و ذوق جدید بنحود دیگری قضاوت میکند ، اما

(۱) : نامه با این جمله آغاز میشود : « اما بعد فان مصر قد افتتحت و محمد بن ابی بکر -

رحمه الله - قد استشهد (نامه ۳ از بخش نامه ها - نهج البلاغه)

باید بدانیم که سخن علی (ع) چه از نظر صورت و چه از نظر معنی محدود هیچ زمان و هیچ مکانی نیست، انسانی و جهانی است، ما بعداً در این باره بحث خواهیم کرد فعلاً به موازات قداظهار نظرهایی که در قدیم در این زمینه شده است اظهار نظرهای صاحب نظران عصر خود را اندکی منعکس میکنیم مرحوم «شیخ محمد عبده» مفتی اسبق مصر از افرادی است که تصادف و دوری از وطن او را با نهج البلاغه آشنا میکند و این آشنائی به شیفتگی میکشد و شیفتگی به شرح این صحیفه مقدس و تبلیغ آن در میان نسل جوان عرب، منجر میگردد.

وی در مقدمه شرح خود میگوید: «در همه مردم عرب زبان، يك نفر نیست مگر آنکه معتقد است سخن علی (ع) بعد از قرآن و کلام نبوی، شریفترین و بلیغترین و پر معنیترین و جامعترین سخنان است».

علی الجندی رئیس دانشکده علوم در دانشگاه قاهره در مقدمه کتاب «علی بن ابی طالب، شعره و حکمه» درباره نثر علی (ع) میگوید: «نوعی خاص از آهنگ موسیقی که بر اعماق احساسات پنجه میافکند در این سخنان است، از نظر سجع، چنان منظوم است که میتوان آنرا «شعر منثور» نامید». وی از قدامه بن جعفر نقل میکند که گفته است برخی در سخنان کوتاه، توانایند و برخی در خطبه های طولانی و علی در هر دو قسمت بر همه پیشی گرفته است، همچنانکه در سایر فضیلتها».

«طه حسین» ادیب و نویسنده معروف مصری معاصر، در کتاب «علی و بنوه» داستان مردی را نقل میکند که در جریان جنگ جمل دچار تردید میشود، با خود میگوید چطور ممکن است شخصیتهایی از طراز طلحه و زبیر بر خطا باشند؟! در ددل خود را با خود علی (ع) در میان میگذارد و از خود علی میپرسد که مگر ممکن است چنین شخصیتهای عظیم بی سابقه ای بر خطا روند؟ علی باو میفرماید: «انك لملبوس عليك، ان الحق و الباطل لا يعرفان باقدار الرجال اعرف الحق تعرف اهله، واعرف الباطل تعرف اهله».

یعنی تو سخت در اشتباهی، تو کارواژ گونه کرده ای، تو بجای اینکه حق و باطل را بمقیاس عظمت و حقارت شخصیتها قرار دهی، عظمتها و حقارتها را که قبلاً با پندار خود فرض کرده ای، مقیاس حق و باطل قرار داده ای، تو می خواهی حق را با مقیاس افراد بشناسی! برعکس رفتار کن! اول خود حق را بشناس، آنوقت اهل حق را خواهی شناخت، خود باطل را بشناس آنوقت اهل باطل را خواهی شناخت، آنوقت دیگر اهمیت نمیدهی که چه کسی طرفدار حق است و چه کسی طرفدار باطل، و از خطا بودن آن شخصیتها در شکفت و تردید نخواهی بود.

«طه حسین» پس از نقل جمله های بالا میگوید: «من پس از وحی و سخن خدا، جوابی پر-جلال تر و شیواتر از این جواب ندیده و نمی شناسم».

«شکیب ارسلان» ملقب به امیرالبیان که یکی دیگر از نویسندگان زبردست عرب در عصر

حاضر است. در جلسه‌ای که به افتخار او در مصر تشکیل شده بود، یکی از حضار میرود پشت تریبون و ضمن سخنان خود میگوید:

دو نفر در تاریخ اسلام پیدا شده‌اند که بحق شایسته‌اند «میرسخن» نامیده شوند: یکی علی بن ابی طالب و دیگری شکیب.

شکیب ارسلان بانا را حتی برمیخیزد و پشت تریبون قرار میگیرد و از دوستش که چنین مقایسه‌ای بعمل آورده گله می‌کند و میگوید: «من کجا و علی بن ابی طالب کجا! من بند کفش علی هم بحساب نمی‌آیم» (۱)

«میخائیل نعیمه» نویسنده مسیحی معاصر لبنانی در مقدمه کتاب «الامام علی» تألیف جرج جورداق مسیحی لبنانی میگوید: «علی تنها در میدان جنگ قهرمان نبود، در همه جا قهرمان بود: در صفای دل، پاکی وجدان، جذابیت سحرآمیز بیان، انسانیت واقعی، حرارت ایمان، آرامش شکوهمند، یاری مظلومان و محرومان، تسلیم حقیقت بودن در هر نقطه و هر جا که رخ بنماید، او در همه این میدانها قهرمان بود».

سخن خود را پایان میدهم و بیش از این به نقل ستایش افراد و اشخاص نمی‌پردازیم ستایشگر سخن علی (ع) ستایشگر خود است.

که دو چشم روشن و نامرمد است.

مادح خورشید، مداح خود است

سخن خود را در این زمینه به سخن خود علی (ع) پایان میدهم: روزی یکی از اصحاب علی (ع) خواست خطابه‌ای ایراد کند، نتوانست و زبانش باصلاح بند آمد، علی فرمود: «همانا زبان، پاره‌ای از انسان است و در اختیار ذهن او اگر ذهن نجوشد و واپس رود از زبان، کاری ساخته نیست، اما آنگاه که ذهن باز شود مهلت بزبان نمیدهد - آنگاه فرمود: وانا لامرء الکلام و قینا تنسبت عروقه و علینا تهدات غصونه همانا فرماندهان سپاه سخنییم، ریشه درخت سخن در میان ما دویده و جا گرفته است و شاخه‌هایش بر سر ما آویخته است» (۲)

جاحظ در «البيان والتبيين» از عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی (عبدالله محض) نقل میکند که علی (ع) فرموده است مابه پنج خصلت از دیگران ممتازیم: «فصاحت، زیبایی رخسار، گذشت و اغماض، شجاعت و دلیری، محبوبیت در میان زنان» (۳)

اکنون درباره خصیصه دوم سخنان علی، یعنی چندبندی معانی آن، که موضوع اصلی این سلسله مقالات است وارد بحث میشویم:

۱ - این داستانرا دانشمند بزرگوار معاصر محمد جواد مغنیه مقیم لبنان در احتفالی که به افتخار ایشان در مشهد مقدس، در چند سال پیش تشکیل شده بوده است نقل کرده بودند.

۲ - نهج البلاغه، بخش خطبه‌ها، شماره (۲۳۱)

۳ - جلد ۲ صفحه ۹۹